

کواین و نظریه عدم قطعیت ترجمه

سمیه دل‌زنده‌روی

در ادامه معرفی آرای صاحب‌نظرانی خارج از حوزه مطالعات ترجمه که تعریفی از ترجمه ارائه داده‌اند در این بخش به معرفی نظریه کواین فیلسوف صاحب‌نام مکتب فلسفه تحلیلی می‌پردازیم. کواین که با طرح نظریه عدم قطعیت معنی و عدم قطعیت ترجمه راه خود را به مباحثات نظری ترجمه باز کرده، کار عملی ترجمه را امری ممکن می‌داند اما معتقد است از جمله‌ای واحد می‌توان ترجمه‌های مختلف نوشت که همگی قابل قبول باشند.

۱. مقدمه

ویلارد ون اورمن کواین^۱ در ژوئن ۱۹۰۸ در شهر آکرون در ایالت اوهایوی آمریکا به دنیا آمد. کواین که از منطق‌دانان و فیلسوفان فلسفه تحلیلی به‌شمار می‌رود، تحصیلات دانشگاهی را با رشته ریاضی در کالج اوبرلین و دانشگاه هاروارد آغاز کرد و سپس فوق‌لیسانس خود را در رشته فلسفه از دانشگاه آکسفورد و دکترا را در سن بیست و سه سالگی تحت راهنمایی آلفرد نورث وایتهد از دانشگاه هاروارد دریافت کرد. در ۱۹۵۳، یعنی در ایامی که در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کرد، به ریاست انجمن فلسفه آمریکا و همچنین انجمن منطق نمادین (۱۹۵۳-۵۵) برگزیده شد. در سال ۱۹۷۰ مدال طلای باتلر را از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد و از سال ۱۹۵۶ تا ۲۰۰۰ صاحب کرسی فلسفه ادگار پیرس در دانشگاه هاروارد بود. کواین ابتدا بیشتر بر جنبه‌های فنی منطق به‌عنوان پایه‌ای برای فلسفه تأکید داشت؛ اما بعداً به مسائل کلی فلسفه پرداخت (ادلر، ۱۹۸۹: ۸۶۱؛ رامین و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۶۹). شهرت کواین بیشتر به دلیل نظریه او در باب معنا است و یکی از مهمترین شاخه‌های این نظریه، نظریه عدم قطعیت ترجمه

¹ Willard Van Orman Quine

است. از این رو، در این مقاله ابتدا به دیدگاه کواین در باب معنا و سپس به مسئله نظریه عدم قطعیت ترجمه وی می‌پردازیم.

۲. دیدگاه کواین در باب معنا

پیش از پرداختن به دیدگاه کواین در باب معنا، لازم است ابتدا توضیح مختصری درباره فلسفه تحلیلی و روش فلاسفه تحلیلی بدهیم چراکه نظریه معنا از مهمترین مباحث فلسفه تحلیلی به‌شمار می‌رود و کواین نیز شاخص‌ترین فیلسوف پیروی این مکتب است. فلسفه تحلیلی، که متأثر از پوزیتیویسم منطقی و آرای فیلسوفانی نظیر برتراند راسل و لودویگ ویتگنشتاین است، روشی در فلسفه است که در قرن بیستم در کشورهای انگلیسی زبان متداول شد. فیلسوفان تحلیلی فرضیات، علایق و روشهای متفاوتی دارند اما عموماً بر دقت و وضوح استدلال و جامعیت در بحث در باره موضوعات خاص تأکید دارند و موضوع فلسفه را برخلاف فلاسفه سنتی دستیابی به وجود و احکام آن نمی‌دانند و از پرداختن غیردقیق به موضوعات کلی پرهیز می‌کنند و در پی کشف حقیقتند نه بیان دستوری اخلاقی برای بهزیستی معنوی انسانها. آنان توجه خود را نه بر تصورات ذهنی که بر زبان معطوف کرده‌اند، زبانی که بیانگر اندیشه‌های ذهنی است. به اعتقاد آنان، فلسفه فعالیتی همسو با ریاضیات و علوم طبیعی است و موضوع آن تبیین اندیشه به مدد تحلیل زبانی و تحلیل صورت منطقی گزاره‌هاست. آنها معتقدند فقط از این طریق است که فلسفه می‌تواند به نتایج مطمئن دست یابد.

کواین در نوشته‌هایش آشکارا از کاربرد لفظ «معنی» اجتناب می‌کند زیرا ماهیت معنی از نظر او مشخص نیست. برای مثال، به جای «هم‌معنا^۲»، « مترادف^۳ » و به جای «فهمیدن معنی^۴»، «متوجه‌شدن، فهمیدن^۵» را بکار می‌برد (کواین، ۱۹۹۰: ۳۰۹). کواین می‌گوید: «مردم طوری از «معنا» سخن می‌گویند که گویی می‌دانند «معنا» چیست... درحالی‌که می‌توانند بدون بکار بردن واژه «معنا» از عبارت «فهمیدن» استفاده کنند...» (کواین، ۱۹۷۵: ۸۶-۸۷).

² Alike in meaning

³ Synonymy

⁴ Knowing the meaning

⁵ understand

در رابطه با نظریه معنا، کواپن ابتدا پرسشی بنیادین مطرح می‌کند: ماهیت معنی چیست؟ یعنی از منظر وجودشناختی معنا امری عینی است یا خیر. کواپن با اتخاذ رویکردی فیزیکیالیستی به این پرسش بنیادی در باب ذات معنا چنین پاسخ می‌دهد که معنا امری عینی نیست. براساس نظریه فیزیکیالیسم یا ماده‌انگاری، همه چیز مادی است و فراتر از ماده چیزی نیست و معنا ماده نیست که بتوانیم عینیت آن را تبیین کنیم. پس چون وجودشناسی مورد نظر کواپن وجودشناسی فیزیکیالیستی است معنا به‌مثابه امری عینی در وجودشناسی وی جایی ندارد (عطار، ۱۳۹۲: ۱۰۱-۱۰۳).

۳. کواپن و رفتارگرایی

از جهت معرفت‌شناختی، کواپن معتقد است که معرفت ما درباره جهان از طریق طبیعی یعنی از تأثیر صورتهای مختلف انرژی بر عصب‌های حسی‌مان شکل می‌گیرد. به تعبیر خود کواپن ما از محرک به معرفت می‌رسیم. کواپن سپس به توصیف سازوکار یادگیری زبان می‌پردازد نه از این جهت که به مسئله یادگیری زبان علاقه‌مند است بلکه از این جهت که معتقد است معرفت منحصرأ از طریق زبان کسب می‌شود. به اعتقاد کواپن همه معرفت آدمی از راه زبان یعنی با تحریک عصب‌های حسی صورت می‌گیرد. بخشی از این معرفت مستقیم با محرکهای زبانی مرتبط است و برخی غیرمستقیم. به عبارت دیگر، فرد برخی جملات را با ارتباط مستقیم میان جمله و تحریکات عصبی درک می‌کند؛ ولی غالب جملات را به طریق غیرمستقیم یعنی از طریق جملات دیگر فرا می‌گیرد. بدین ترتیب کواپن میان دو نوع جمله تمایز قایل می‌شود: جملات مشاهده‌ای و جملات غیر مشاهده‌ای. جمله مشاهده‌ای که کواپن به تفصیل به تبیین آن می‌پردازد، جمله‌ای پایه‌ای است زیرا کودک می‌تواند بدون نیاز به جملات دیگر زبان، آنها را بیاموزد. جمله‌ای برای فردی خاص جمله‌ای مشاهده‌ای به حساب می‌آید که فرد وقتی در معرض محرکهای حسی قرار می‌گیرد صرف نظر از حالت درونی‌اش آن را تأیید یا رد کند. برای مثال جمله «اینجا هوا گرم است» جمله‌ای مشاهده‌ای است زیرا گرمی هوا یا عدم گرمی هوا در موقعیتی که جمله بیان می‌شود تحریکات حسی در فرد ایجاد می‌کند که به تأیید یا رد جمله می‌انجامد. اما جمله «در یخچال شیر هست» جمله‌ای مشاهده‌ای نیست؛ مگر این که فرد در همان لحظه شیر را در یخچال ببیند، در غیر این صورت تأیید یا رد آن از طریق تحریکات حسی ممکن نیست بلکه به حالت درونی فرد مثلاً به حافظه او بستگی دارد. اما مسئله این است که

نه فقط یک فرد بلکه همه افراد باید پاسخهای یکسان (یعنی تأیید یا رد) به محرکهای زبانی بدهند. لذا کواین معیار دیگری برای تعریف جمله مشاهده‌ای مطرح می‌کند و آن این است: جمله مشاهده‌ای در دو موقعیت مختلف پاسخهای یکسان یا تحریکهای حسی مشابه در فرد بوجود می‌آورد، و باعث می‌شود که فرد امری را تأیید یا رد کند. اما افراد دیگر هم باید بتوانند چنین امری را تجربه کنند و آن وقتی ممکن است که جمله مشاهده‌ای همچنانکه در یک فرد و با معیارهای آن فرد پاسخهایی ایجاد می‌کند که از نظر حسی شبیه به هم هستند در دیگر افراد هم باید پاسخهایی ایجاد کند که با معیارهای آن افراد از نظر حسی شبیه به هم باشند.

در اینجا به اختصار به نوع اول جملات کواین، یعنی جمله مشاهده‌ای اشاره کردیم و چون مجالی برای بحث بیشتر در این زمینه نیست از تفصیل و نقد این نوع جمله می‌گذریم. در مورد جملات نوع دوم، چنانکه در مدخل دایره المعارف دانشگاه استنفورد در باره کواین آمده است: «کواین توضیح چندانی در مورد نحوه فراگیری زبان فراتر از جملات مشاهده‌ای نمی‌دهد بلکه فراگیری زبان را شامل مراحل می‌داند. کودکی که جملات مشاهده‌ای را آموخته قادر است به سادگی صورتهایی از زبان را بیاموزد و فراگیری این صورتهای او را به مراحل ذهنی پیچیده‌تر رهنمون می‌شود.» (استنفورد، ۲۰۱۵)

نظریه کواین درباب یادگیری زبان شباهت بسیاری به نظریه رفتارگرایی اسکینر دارد. از نظر اسکینر کودک زبان را مثل هر رفتار دیگر در اثر شرطی شدن از طریق محرک و پاداش می‌آموزد. اما اعتقاد کواین به رفتارگرایی از نوع اعتقاد افراطی اسکینر نیست و نمی‌توان به این اعتبار که رفتارگرایی مورد نظر اسکینر رد شده، نظریه معنا و به تبع آن نظریه عدم قطعیت ترجمه کواین را نیز بی اعتبار دانست. کواین خود اذعان می‌کند که دیدگاهش نسبت به رفتارگرایی دیدگاهی معتدل است:

معمولاً در گفتگو، عناصر قابل مشاهده موقعیت، به پیش‌بینی آنچه گوینده خواهد گفت کمک نمی‌کند، حتی اگر این گفتگو در زبان خودمان اتفاق بیفتد؛ چراکه عناصر قابل مشاهده به آنچه گفته می‌شود کمتر مرتبط هستند ضمن این‌که دو طرف مکالمه تجارب و تفکرات متفاوتی دارند. درواقع زبان زمانی منجر به ارتباط مفید می‌شود که حامل اطلاعات جدید باشد؛ گفته‌هایی که قابل پیش‌بینی هستند اطلاعات جدیدی به ما نمی‌دهند (کواین، ۱۹۸۷: ۶).

در نظريه رفتارگرایی براساس دو مفهوم شرطی شدن و پاداش گرفتن، رفتار قابل پیش بینی است (اسکینر، ۱۹۷۴: ۱۲۰). اما کواين رفتارگرایی خاص خود را دارد: رفتارگرایی زبانی (کواين b1۹۹۰: ۲۹۱). به اعتقاد کواين، چنانکه گفته شد، توانایی آموختن زبان امری ذاتی نیست و یادگیری زبان از طریق مشاهده صورت می‌گیرد، یعنی فرد با یادگیری نحوه کاربرد عبارات بر اساس مشاهده به معانی آنها دست می‌یابد. بنابراین همانطور که گوده (۲۰۰۶: ۹۵) نیز می‌گوید، در رفتارگرایی کواين، تنها داده‌های موجود همان رفتار قابل مشاهده در شرایط قابل مشاهده است.

کواين در واقع معنا را با کاربرد برابر می‌داند یا دست‌کم معتقد است معنا از طریق کاربرد قابل مشاهده تعیین می‌شود. وی در جاهای مختلف به این موضوع اشاره کرده است:

... ترادف، یا همان شباهت معنایی، شباهت کاربرد است (کواين، ۱۹۷۸: ۴۹-۵۰).
آنچه مهم است این است که کلمات و جملات در چه شرایط و با چه ارتباطی نسبت به یکدیگر به‌کاربرده می‌شوند. من بررسی این کاربرد را بررسی معنا می‌دانم (کواين، ۲۰۰۸: ۱۴۹)

و در فرهنگی که تحت عنوان «چیستی چیزها» نوشته، در مدخل «معنا» چنین گفته است:

معنای یک عبارت همان چیزی است که به زبان می‌آوریم. زبان مهارتی است که هر یک از ما از طریق ارتباط با دیگر افراد فرامی‌گیریم. ما در موقعیتهای مشترک قابل مشاهده، زبان را با پیروی از دیگر افراد و تصحیح یکدیگر می‌آموزیم. هنگامی که معنای عبارتی را می‌فهمیم، در واقع تنها آنچه را در رفتار کلامی و در موقعیت خاص آن آشکار است می‌فهمیم... هنگامی که از نحوه کاربرد عبارتی سخن می‌گوییم، در واقع معنای آن عبارت را توضیح می‌دهیم (کواين، b1۹۸۷: ۱۳۰-۱۳۱).

از مطالب بالا می‌توان دو نتیجه گرفت: یکی اینکه که کواين «فهم» را «دانش معانی» می‌داند؛ و دوم اینکه «معنی» همان «کاربرد» است؛ یعنی وقتی عبارتی را می‌فهمیم در واقع می‌دانیم که چگونه باید آن عبارت را بکار برد. از این‌رو، کواين می‌گوید: «فهمیدن یک کلمه مستلزم دو چیز است: اول اینکه بدانیم چگونه از آن کلمه در

⁶ Quiddities

جملات مختلف استفاده کنیم، دوم اینکه بدانیم چه پاسخ و واکنش مناسبی باید به این کاربردهای کلمه در جملات مختلف بدهیم» (کواین، ۱۹۷۵: ۸۷).
به این دلیل است که فولسدال (۱۹۹۰: ۱۰۳)، یکی از مفسران کواین «نظریه معنای بشرساخته»^۷ را اساس نظریه عدم قطعیت ترجمه می‌داند: «طبق نظریه معنای بشرساخته، معنای یک عبارت محصول مشترک تمامی شواهدی است که به زبان‌آموز و کاربر زبان کمک می‌کنند تا معنا را تعیین کنند.» کواین نیز نظر فولسدال را تأیید می‌کند:

«فولسدال نظریه عدم قطعیت ترجمه را با کنار گذاشتن آنچه نامربوط است روشن می‌سازد. آنچه مهم است این است که معنای زبانی، کارکرد رفتار قابل مشاهده در شرایط قابل مشاهده است. فولسدال دو نکته را مطرح می‌کند: اول اینکه فرد از طریق شواهد معنا را می‌فهمد؛ دوم اینکه این شواهد آشکار هستند. (کواین ۱۹۹۰: ۱۱۰)

حال که روشن شد دیدگاه کواین نسبت به معنا از منظر وجودشناسی فیزیکیالیستی و از منظر رفتارگرایی چیست، در قسمت بعدی به نظریه عدم قطعیت ترجمه می‌پردازیم که مهمترین شاخه نظریه معنا نزد کواین است.

۴. نظریه عدم قطعیت ترجمه

کواین نظریه «عدم قطعیت ترجمه» را نخستین بار در کتاب کلمه و عین^۸ (۱۹۶۰) که از مهمترین آثار فلسفه تحلیلی است مطرح کرده است. در فصل دوم این کتاب، با عنوان «ترجمه و معنا»، کواین به بررسی مسئله ترجمه که از مهمترین مسائل معنا است می‌پردازد. در این بخش او به نوعی ترجمه به نام «ترجمه رادیکال» اشاره می‌کند تا نشان دهد معنای زبانی چیزی جز رفتار آشکار در شرایط قابل مشاهده نیست. برای توضیح این مطلب، موقعیتی را تصور می‌کند که در آن زبانشناسی وارد منطقه‌ای می‌شود که نظام زبانی کاملاً متفاوتی با سایر نظامهای زبانی شناخته شده دارد. زبانشناس برای آشنایی و ثبت زبان مردم این منطقه و تهیه لغتنامه چاره‌ای جز توسل به رفتارهای کلامی و غیر کلامی بومیان منطقه ندارد. پس زبان مبدأ زبان بومی منطقه و زبان مقصد انگلیسی است. تصور چنین موقعیتی با روحیه تجربه‌گرایی کواین کاملاً سازگار است؛ چراکه در تجربه‌گرایی^۹، تجربه حسی منشأ و اساس چیزهایی است که به آنها معرفت

^۷ Man-made meaning (MMM)

^۸ Word and Object

^۹ empiricism

داريم يا آنها را شناسايي مي‌کنيم (پاپکين و استرول، ۱۳۹۲: ۳۹۷). بدین ترتيب به اعتقاد کواين فقط معيارهاي عيني و رفتارهاي قابل مشاهده است که مي‌تواند به زبانشناس در تدوين لغتنامه کمک کنند. زبانشناس با توجه به تنها داده‌هايي که دارد (رفتار بوميان در موقعيتي قابل مشاهده) به حدس و گمانه‌زني مي‌پردازد و هميشه هم حدسهايش تأييد نمي‌شوند. دليل اين امر اين است که نمي‌توان فقط براساس وضعيت موجود پيش‌بيني کرد که گوينده چه مي‌خواهد بگويد چرا که شنونده معمولاً از آنچه که در ذهن گوينده مي‌گذرد و تجاربي که داشته بي‌خبر است (کواين، ۱۹۸۷: ۶) اينجاست که بحث محرک^{۱۰} و «معناي وابسته به محرک»^{۱۱} پيش مي‌آيد. طبق گفته کواين رفتار زباني که بوميان نسبت به محرکهاي پيرامون خود نشان مي‌دهند حاوي معناست، و زبانشناس با مشاهده اين رفتارهاي زباني نسبت به محرکهاي مختلف مي‌تواند به ترجمه‌اي از اين رفتار دست يابد (کواين، ۱۹۶۰: ۲۸-۳۰).

چنانکه گفته شد، کواين جملات را به دو دسته تقسيم مي‌کند: جملات مشاهده‌اي، يا جملاتي که بوميان در موقعيت (زمانی و مکانی) خاص نسبت به محرکي خاص بيان مي‌کنند. اين جملات به موقعيت موجود قابل مشاهده وابسته‌اند، مانند «باران مي‌بارد»، «هي! يك خرگوش!». زبانشناس سعی مي‌کند جمله فرد بومي را با موقعيت پيش روی خود مرتبط سازد و براي اطمينان، وقتی همان موقعيت دوباره پيش مي‌آيد، جمله را مي‌گويد تا با تأييد يا ردی که از بوميان مي‌گيرد، مطمئن شود حدسش درست بوده است يا خير. دسته دوم جملاتي هستند که به راحتی نمي‌توان آنها را به محرکهاي موجود مرتبط کرد و تعدادشان به گفته کواين کم نيستند. در اين حالت زبانشناس اين جملات را به واحدهاي کوچکتر تقسيم مي‌کند و قسمتهايي را که در جملات ديگر تکرار شده‌اند، کلمه تلقي مي‌کند و سعی مي‌کند با کمک جملات مشاهده‌اي براي آنها معادلي در انگليسي حدس بزند.

کواين معتقد است که مترجم/زبانشناس، علاوه بر اینکه با گرفتن تأييد و تصديق از بوميان لغتنامه خود را اصلاح مي‌کند، مي‌تواند، يا بايد، خود را جای فرد بومي قرار دهد تا حدس بزند هنگام مشاهده صحنه‌اي چه در ذهن بومي مي‌گذرد. در واقع مترجم با توجه به شرايط زندگي بوميان مي‌تواند تا حدودی به باورهاي آنها نزديک شود و

¹⁰ stimulus

¹¹ stimulus meaning

حدسهای خود را تصحیح کند. اگر گفتگوی موفقی بین مترجم/زبان‌شناس و فرد بومی انجام گرفت می‌توان گفت که حدسیات مترجم تا حدود زیادی درست بوده است و این تنها راه آزمودن ترجمه است (کواین، ۲۰۰۰: ۴۱۰، ۴۱۲). به عبارت دیگر، مترجم مدام در حال کاوش، حدس، آزمایش، همدلی با بومیان و تصحیح ترجمه خود است. کواین بر این باور است که نمی‌توان از میان ترجمه‌های مختلف یک ترجمه را به عنوان ترجمه کامل و صحیح انتخاب کرد بلکه باید همه ترجمه‌ها را دگرگویی‌هایی قابل قبول دانست (۴۱۷).

اعتقاد عامه مردم این است که ارتباط (اعم از ارتباط بین دو نفر هم‌زبان یا ارتباط از طریق ترجمه) وقتی موفق است که معنی معینی به صورت درست و کامل از فردی به فردی دیگر انتقال یابد. ولی از نظر کواین معیار ارتباط موفق کلامی یا غیرکلامی «تعامل روان» است: «معیار موفق بودن یک ارتباط این است که گفتگو روان باشد، عکس‌العمل‌های کلامی و غیرکلامی افراد درگیر در گفتگو قابل پیش‌بینی باشد و اهل زبان بر انسجام و درستی گفتگو صحه بگذارند.» (۱۹۹۲: ۴۳) بدین ترتیب مادامی که ارتباطی روان از طریق ترجمه صورت می‌گیرد نیازی به صحبت درباره هم‌معنایی یا شباهت معنایی نیست. البته ارتباط کلامی از طریق ترجمه ممکن است کاملاً روان صورت بگیرد اما این نقض نظریه کواین نیست زیرا به اعتقاد کواین بیش از یک طریق می‌توان ترجمه کرد.

مثال معروف کواین در توضیح جملات مشاهده‌ای مثال «گاواگای»^{۱۲}، است. موقعیتی که کواین تصور می‌کند به این صورت است که زبان‌شناس و فرد بومی در جنگل هستند و ناگهان خرگوشی از برابر آنها به سرعت می‌گذرد. فرد بومی با دیدن خرگوش می‌گوید: «گاواگای» و زبان‌شناس یادداشت می‌کند: «گاواگای یعنی خرگوش». کواین معتقد است که این ترجمه لزوماً درست نیست چرا که معلوم نیست آیا منظور بومی از این کلمه خود «خرگوش» بوده یا به رفتاری در خرگوش اشاره دارد. یعنی اگر زبان‌شناس/مترجم دیگری هم در همان موقعیت وجود داشته باشد ممکن است «گاواگای» را چیز دیگری ترجمه کند. چون تنها معیار صدق و کذب ترجمه در اینجا رفتار قابل مشاهده فرد بومی است، و چون نمی‌توانیم بگوییم که منظور واقعی فرد بومی چه بوده است در

¹² gavagai

نتیجه هر ترجمه‌ای از این رفتار ممکن است درست باشد و این یعنی عدم قطعیت ترجمه.

بنابراین، نظریه عدم قطعیت ترجمه کوپن را می‌توان به صورت زیر بیان کرد: ترجمه‌های مختلفی از متنی واحد می‌توان نوشت به شکلی که همه این ترجمه‌ها با موقعیت قابل مشاهده سازگار و درعین حال با یکدیگر ناسازگار باشند. نمی‌توان با قطعیت گفت که کدام ترجمه صحیح است چرا که جز موقعیت قابل مشاهده واقعی وجود ندارد که به استناد آن تعیین کنیم کدام ترجمه درست و کدام نادرست است. کوپن معتقد است دو ترجمه از یک موقعیت ممکن است درست باشند اما در جملاتی با هم اختلاف داشته باشند. این جملات همان جملاتی هستند که از عوامل قابل مشاهده در موقعیت دورند و فهم آنها مستقیماً به این عوامل وابسته نیست (کوپن، ۲۰۰۰: ۴۱۰).

نکته‌ای که کوپن سعی دارد در نظریه عدم قطعیت ترجمه مطرح کند به گفته خودش فلسفی است و آن نقد مفهوم معنی است، مفهومی که عموماً آن را بدیهی فرض می‌کنند و در ذات آن چون و چرا نمی‌کنند: «این که می‌گویند جمله‌ای معنای معینی دارد و جمله دیگر اگر همان معنی را داشته باشد ترجمه آن محسوب می‌شود، اشتباه است» (کوپن، ۱۹۸۷: ۹). آنچه کوپن به چالش می‌کشد مفهوم هم‌معنایی است که در معنی‌شناسی سنتی مطرح است (۱۰). مفهوم هم‌معنایی بین دو زبان یک امر شمی است که از منظر عینی تعریف‌پذیر نیست. به اعتقاد کوپن، معنا را نمی‌توان دارای ماهیت، هرچند ماهیتی انظریه‌ی، دانست و از آن دفاع کرد (کوپن، ۲۰۰۰: ۴۱۸). این کار مستلزم آن است که برای معنا وجودی عینی قائل شویم چرا که هیچ وجودی بدون ماهیت نیست (کوپن، ۲۰۰۰: ۴۰۹). وی همچنین خاطر نشان می‌کند که نظریه عدم قطعیت ترجمه به معنای نفی ترجمه نیست چون ترجمه وجود دارد و غیرقابل اجتناب است. معنای این نظریه این است که یک ترجمه قابل قبول وجود ندارد بلکه بیش از یک ترجمه قابل قبول وجود دارد (۱۹۸۷: ۹).

به طوری که قبلاً اشاره شد، نظریه عدم قطعیت ترجمه ارتباط تنگاتنگی با نظریه معنای کوپن دارد. ماهیت این ارتباط به این صورت است که از نظر کوپن (۱۹۶۰: ۲۸) به سه طریق می‌توان معنی یک جمله را تعیین کرد:

۱. معنای جمله را با ارجاع به جملات دیگر زبان تعریف کنیم و نه با ارجاع به واقعیت فرازبانشناختی. به عنوان مثال معنای «لجواز» را «یکدنده» بدانیم. (در اینجا «لجواز» یک جمله تک کلمه‌ای تلقی شده است.) یا «صندلی» را «وسیله‌ای از چوب یا فلز دارای چهار پایه و یک سطح که بر روی آن می‌نشینند» معنی کنیم. در واقع ما اینجا معنی یک دال را با استفاده از دالهای دیگر تعیین می‌کنیم. کواین بجای «دال» از واژه^{۱۳} استفاده می‌کند و لذا در مورد مثال «صندلی»، عبارت «وسیله‌ای از چوب یا فلز دارای چهار پایه و یک سطح که بر روی آن می‌نشینند» هم‌بسته «صندلی» است.

۲. معنای جمله را «ایده ذهنی» بدانیم، که در این حالت ممکن است دو شخص که زبان واحد و تمایلات رفتاری یکسان دارند با دیدن «صندلی» ایده‌های متفاوت و در واقع معانی متفاوتی در ذهنشان متبادر شود.

۳. رویکردی رفتارگرایانه اتخاذ کنیم و یک جمله را در ارتباط با محرکهای غیرزبانی معنی کنیم. معنای وابسته به محرک که قبلاً از آن صحبت شد مصداق چنین رویکردی است. در اینجا «هرچقدر ارتباط مستقیم یک جمله با تحریک غیرزبانی بیشتر باشد، اختلاف هم‌بسته‌های آن... قطعاً کمتر خواهد بود» (کواین ۱۹۶۰: ۲۷). این نکته در خصوص کلماتی که با محرکهای غیرزبانی بیشتر مرتبط هستند، مانند «صندلی»، بیشتر صدق می‌کند چراکه هم‌بسته‌هایی که برای آنها تعریف می‌شود کمتر با هم اختلاف دارند.

در مورد این نکته سوم، کواین می‌گوید: «هرچه ارتباط مستقیم یک جمله با محرک غیرزبانی بیشتر باشد، اختلاف ترجمه‌های آن... قطعاً کمتر خواهد بود» (عطارد، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۱۰).

۵. نتیجه‌گیری

آنچه از مطالب گفته شده می‌توان نتیجه گرفت این است که کواین معنا را امری عینی نمی‌داند، چیزی که بتوان به آن ماهیت بخشید؛ اما در عین حال مفهوم معنا را به‌طور کلی نیز رد نمی‌کند. وی تنها مسئله هم‌معنایی را نمی‌پذیرد؛ یعنی این که بگوییم جمله‌ای معنی معینی دارد و اگر جمله دیگری در زبان دیگر همان معنی را داشته باشد پس

¹³ correlate

ترجمه آن محسوب می‌شود. از این‌روی با مفهوم «تعادل»، آن گونه که برخی نظریه-پردازان ترجمه از آن دفاع می‌کنند، مخالف است چون معتقد است وقتی صحبت از «تعادل» پیش می‌آید خواه‌ناخواه صحبت از چگونگی معنا به‌میان می‌آید.

از طرف دیگر با اینکه مسئله معنا با ترجمه ارتباط تنگاتنگی دارد و کواپن هم معنا را امری عینی نمی‌داند، وجود ترجمه را انکار نمی‌کند؛ بلکه ترجمه را امری ممکن می‌داند. نکته‌ای که با طرح نظریه عدم قطعیت ترجمه گوشزد می‌کند این است که ترجمه‌های متعدد از یک متن همگی می‌توانند درست، اما درعین حال، با یکدیگر در جملاتی متفاوت باشند. این مسئله، دو نکته را که در مطالعات ترجمه از آن صحبت شده پررنگ می‌سازد؛ یکی اینکه ترجمه امری نسبی است و ما هیچوقت ترجمه صددرصد معادل متن اصلی نداریم، دوم اینکه ترجمه‌های مختلف از یک متن ممکن است در عناصر اصلی با یکدیگر مشترک باشند و تفاوت آنها با یکدیگر و با متن اصلی در عناصر فرعی و حاشیه‌ای باشد، چرا که درست است که مترجمان متنی واحد، همگی با یک متن سروکار دارند و همان متن را می‌خوانند و همه از گزینه استنباط برخوردارند و به لحاظ ادراکی با هم شباهت^{۱۴} دارند، ولی وقتی متنی (شیئی) را می‌بینند گیرنده‌های عصبی‌شان^{۱۵} به اشکال مختلف تحریک می‌شود و هریک به استنباطهای متفاوت می‌رسد (کواپن، ۲۰۰۰: ۴۰۸-۴۰۷). ناگفته پیداست که داوری درباره ترجمه برخی جمله‌ها (جمله‌های مشاهده‌ای) کار ساده‌تری است چراکه ملاک فهم و داوری در اینجا شواهد بافتی است. اما داوری در مورد جملاتی که شواهد بافتی روشنی برای درک آنها وجود ندارد کار ساده‌ای نیست. اینها همان جملاتی هستند که قطعیت معنایی ندارند و لذا نمی‌توان با قطعیت گفت که ترجمه آنها درست یا غلط است.

به اعتقاد کواپن، استنباطهای متفاوت از جملات را نمی‌توان درست یا غلط نامید مگر اینکه از نویسنده متن اصلی بپرسیم. پرسش از نویسنده (فرد بومی) و از کسانی که زبان اصلی را بهتر می‌دانند یکی از راهکارهایی است که کواپن برای تأیید حدسهای مترجم بیان می‌کند. از دیگر راهکارها، این است که مترجم سعی کند به باورهای نویسنده پی ببرد، خود را جای او بگذارد و با او همدلی کند و بدین ترتیب ترجمه خود را دائماً اصلاح و ویرایش کند. این سخنان برای اهالی ترجمه سخنانی آشنا است؛

¹⁴ Perceptual similarity

¹⁵ Neural intake

اینکه مترجم تا نتواند به نویسنده و باورهای او نزدیک شود نمی‌تواند از ترجمه خود مطمئن باشد و یا اینکه ترجمه کاری تمام‌شدنی نیست و همیشه جایی برای بهترشدن دارد. اما نظر کواین درباره ذات معنی و ماهیت ارتباط زبانی (چه بین اهل یک زبان و چه از طریق ترجمه) با تصویری که تعادل را اساس ترجمه میداند کاملاً مغایر است. در هر ارتباط زبانی فرض بر این است که فرد حرفی معین برای گفتن دارد و این حرف معین را از طریق زبان به فردی دیگر انتقال می‌دهد و از رفتارهای فرد مقابل میتوان دریافت که آیا حرف را فهمیده یا نفهمیده یا فقط بخشی از آن را فهمیده است. اگر حرفی که فرد میخواهد بزند حرف معینی نباشد اصلاً ارتباط صورت نمی‌گیرد. در ترجمه هم که نوعی ارتباط است همین اتفاق می‌افتد. فرض بر این است که جمله ترجمه شده هم‌معنی یا از نظر معنی شبیه به معنی جمله اصلی است و میزان صحت ترجمه همین شباهت معنایی یا هم‌معنایی است و اگر غیر از این باشد ترجمه امکان‌پذیر نیست.

اشکال دیگری که بر نظریه کواین وارد است این است که کواین می‌گوید جملات مشاهده‌ای و مفاهیم کلی قطعیت ندارند. به عبارت دیگر، معنی واحد وجود ندارد و ترجمه‌های مختلف و قابل قبول از جمله‌ای واحد ممکن است. اگر این سخن کواین را بپذیریم آنگاه به گفته تایی (۲۰۰۹: ۲۷۳) نظریه خود کواین هم فاقد قطعیت معنایی است، یعنی نمیتوان معنی و ترجمه را فاقد قطعیت دانست.

کتابنامه

پایکین، ریچارد و آروم استرول، ۱۳۹۲، *کلیات فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، چ ۲۹، تهران: حکمت.

رامین، علی و دیگران، ۱۳۸۹، *دانشنامه دانش‌گستر*، ج ۱۳، تهران: مؤسسه دانش‌گستر روز. عطار، فراز، ۱۳۹۱، «بررسی نظریه معنای کواین با محوریت تز عذم تعیین ترجمه»، *منطق پژوهی*، س ۳، ش ۱، بهار و تابستان، ص ۹۷-۱۳۶.

Adler, M. J., (1989). *The New Encyclopedia Britanica*, 15th ed. V.9. Chicago: Encyclopedia Britanica.

Føllesdal, D. (1990). Indeterminacy and mental states, in R. B., Barrett & R. Gibson (Eds.), *Perspectives on Quine* (pp. 98-109). Blackwell, England: Oxford.

- Gaudet, E. (2006). *Quine on meaning*, New York, NY: Continuum.
- Quine, W.V. (1960). *Words and Objects*, Cambridge, England: MIT.
- Quine, W.V. (1975). Mind and Verbal dispositions, in S. Guttenplan, (Ed.), *Mind and Language* (pp. 83-95), Oxford, England: Clarendon .
- Quine, W.V. (1978). Use and its place in meaning, *Erkenntnis* 13, 1-8.
- Quine, W.V. (1987a). Indeterminacy of translation again. *The Journal of Philosophy*, 84(1), 5-10.
- Quine, W.V. (1987b). Meaning, in W.V. Quine, *Quiddities: An Intermitently Philosophical Dictionary*, (pp. 130-131). Cambridge, England: Harvard University press.
- Quine, W.V. (1990a). Comment on Quinton, in R. B., Barrett & R. Gibson (Eds.), *Perspectives on Quine* (p. 309). Blackwell, England: Oxford.
- Quine, W.V. (1990b). Comment on Hintikka, in R. B., Barrett & R. Gibson (Eds.), *Perspectives on Quine* (p. 176). Blackwell, England: Oxford.
- Quine, W.V. (1990c). Comment on Føllesdal, in R. B., Barrett & R. Gibson (Eds.), *Perspectives on Quine* (p. 110). Blackwell, England: Oxford.
- Quine, W.V. (1992). *Pursuit of Truth*. Cambridge, England: Harvard University Press.
- Quine, W.V. (2000). 'Quine's responses, in A. Orenstein & P. Kotatko (Eds.), *Knowledge, Language and Logic. Question for Quine* (PP. 407-430). Dordrecht, Holland: Kluwer Academic.
- Quine, W.V. (2008). *Quine in dialogue*. Cambridge, England: Harvard University Press.
- Skinner, B. F. (1974). *About behaviorism*. New York, NY: Random House.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy (2015). Retrieved from <http://plato.stanford.edu/serch/searcher>
- Taye, O. R. (2009). The indeterminacy of Quine's indeterminacy thesis. *Nebula*. 6 (4), 273- 288.
